

از نتایج مذکور در مواد بعد حاصل نشود بحسب تأدیبی تا سه ماه محکوم میشود) و چون ریختن آب سرد روی کسی اگر منتهی به بیماریش شود قابل انطباق با صدمه بدنی است تعقیب جزائی چنین اشخاصی قابل قبول است ولی در حالت فعلی قانون کیفر عمومی لا اقل میتواند گفت قضیه شایسته بحث بوده و قابل اعمال نظر و اندیشه قضائی است.

دکتر ع. اخوی

بنظر نگارنده با فرض آنکه ریختن آب سرد روی کسی موجب بیماری شخص و بر اثر معالجه بهبودی و رفع آن گردد در قانون کیفر عمومی ایران گناه نیست و فقط میتوان از نظر حقوقی شخص مرتکب را برای جبران خسارت حاصله تعقیب نمود.

در طرح قانون کیفر عمومی که اکنون در دست اقدام است فرض و اندیشه مورد بحث پیش نخواهد آمد چه ماده ۴۸۰ چنین انشاء شده: (هر کس بدیگری ضرب یا صدمه بدنی دیگری وارد آورد اگر هیچیک

مضمون و اساس حق

رابطه بین حق و اخلاق

روی آن قواعد فعالیت و زندگی بشر مبتنی بوده (ولو اینکه در عمل اصول آنها بعضی از افراد نقض کرده باشند) وجود داشته است.

این اصل اخلاقی دارای دو درجه قضاوت است زیرا اعمالی را که باید مورد سنجش قرار دهد دارای دو وجه مخصوص بخود هستند:

۱ - میتوانیم اعمال بشر را با ارتباط بشخص فاعل ملحوظ قرار دهیم: هر فردی در یک مورد معین میتواند یک سلسله اعمالی را انجام دهد که یکی از آنها فقط مطابقت با آن اصل اخلاقی داشته و بقیه از لحاظ اینکه با آن پرنسیب ناسازگارند خارج خواهند بود. بعبارة دیگر اختیار بروز یا عدم بروز آن مربوط بشخص فاعل و مخیر بین آن چیزی است که باید بکند و آن چیزی است که نباید بکند و بهر تقدیر موضوع مربوط بشخص خود فاعل امر خواهد بود.

فعالیت و رفتار بشر در تحت اصول یک سلسله قواعد مختلطی است که از ماحصل آنها یک اصل کلی و عمومی اخلاقی ناشی میشود. اگر بتاریخ نظری بیفکینیم می بینیم که در هر عصری یک سیستم اخلاقی که متضمن قواعد مختلط بوده وجود داشته است. اگر چه ممکن است در مورد مقایسه سیستم های اعصار مختلفه اختلافات جزئی داشته باشند. معینا هر یک از آنها به تنهایی دارای مبانی و اصول واحدند باین معنی که قواعدی که برای تنسيق رفتار بشر وجود داشته در آن عصر بخصوص دارای عناصر مشترك و قابل تطبیق بوده است. با این مقدمه باید دید چگونه میتوان ماحصل سیستم های مختلفی که تا بحال موجود بوده اند بیک اصل اساسی نسبت داد. برای تشریح این قسمت باید قبل از همه چیز قبول کنیم که یک اصل اخلاقی کلی (چنانکه در مبحث راجع بتعریف حق دیدیم) یعنی اصلی که

۲ - ولی افعال بشر را میتوان از لحاظ دیگری مورد سنجش قرار داد یعنی عملی را میتوان بدون اینکه با اعمال دیگر يك فاعل بخصوص قیاس کرد با افعال فاعلین دیگر مقایسه نمود .

باین ترتیب يك قضاوت غیر ذاتی روی دو عمل برقرارند و بالتبقیجه ارتباط و سازگاری بین دو عمل با يك قیافه غیر از قیاس اخلاقی ظاهر میگردد زیرا قضاوت قضیه از لحاظ ذاتی منتفی و بقضیه موضوعی تبدیل میشود در اینجا انجام یا عدم انجام عمل نسبت بیک فاعل تنها نیست بلکه حدود قضیه مربوط بعمل چندین شخص است نه يك شخص تنها . حال اگر عملی مطابقت با قضیه موضوعی داشته باشد معنی آن این است که هیچ عملی از طرف دیگران که ناسازگار با انجام آن عمل باشد نباید سر بزند . بعبارة دیگر عملی را که طبق اجازه این اصل يك فاعل بخصوصی انجام میکند نباید از طرف فاعل دیگر ممانعت شود . اصل اخلاقی در تحت این قاعده يك توافق موضوعی بین فعالیتها برقرار کرده و يك سلسله امکان یا عدم امکان عملی نسبت بتمام فاعلین قائل میشود . این اصل محیط حقوقی را تشکیل میدهد بنا براین از يك پرنسیب واحد (ماحصل اصول و قواعد رفتار بشر) دو قسمت از قواعد فعالیت بشر که عبارت از حقوق و اخلاق است متظاهر میشود .

ضمناً این موضوع را باید در نظر گرفت که هیچ نوع قضاوت دیگری راجع بفعالیت بشر ممکن نیست زیرا قضاوت یا اخلاقی است و یا حقوقی ، افعال بشر اگر فی حد ذاته و نسبت بخود فاعل بشخصه مورد قضاوت قرار گیرند این قضاوت اخلاقی و اگر نسبت بموضوع آن و نسبت بفاعلین متعدد در نظر گرفته شود قضاوت حقوقی خواهد بود .

بعضی خواسته اند اصل دیگری که بتواند اعمال بشر را مورد قضاوت قرار دهد پیدا کنند و میگویند

این اصل عبارت از قضاوت عرف و عادت است . ولی باید گفت که عرف و عادت عبارت از رعایت يك سلسله قواعدی است که ممکن است مجموعی از قواعد حقوقی و اخلاقی باشد و نمیتوان عادت را یکی از قواعد حقیقی قضاوت اعمال بشر دانست همچنین مذهب که عبارت از يك سلسله عقاید و اصولی است که شاید بتواند پایه و اساس قواعد زندگی يك قوم بکار رود معیناً اصول مذهبی مخلوطی از قواعد حقوقی و اخلاقی است .

حال به بینیم ملاک قضاوت اخلاقی و حقوقی چی است ؟

قضاوت حقوقی چنانکه گفتیم متضمن بر قرار کردن يك رابطه غیر ذاتی بین اعمال چندین فاعل است عملی را که يك فاعل میتواند انجام کند اجازه انجام آن در مقابل تمام فاعلین دیگر است زیرا حق را میتوان استعداد خواستن از دیگران دانست .

نتیجه این است که اگر قضاوت اخلاقی فی حد ذاته و يك طرفه است ، قضاوت حقوقی موضوعی و دو طرفه میباشد . قانون اخلاقی فقط قاعده برای فاعل است یعنی راهنمای آن کسی است که فعلی از او سر میزند . اگر عمل فاعلی که قاعده اخلاقی را مربوط با میدانیم دارای نتایجی برای دیگران باشد ، این نتایج نمیتوانند بعنوان قاعده اخلاقی برای دیگران بکار روند برعکس در جهت حقوقی اعمال اشخاص منظم و دو طرفه است و امکان انجام عمل بهمان درجه برای يك طرف موجود است که لزوم عدم ممانعت از طرف دیگر . بنابر این بین اخلاق و حقوق همیشه يك رابطه ثابت موجود است که میتوان آنرا قبلاً تعیین نمود . این رابطه را میتوان اینطور بیان کرد که : آن چیزیکه وظیفه است همیشه حقوقی است و آنچه چیزی که حقوقی نیست وظیفه نیست .

اثبات این اصل کاملاً آسان است : اگر يك سیستم معینی يك عملی را وظیفه قلمداد کند انجام این وظیفه در

دارای یکدرجه از حقیقت و یک ارزش واحدند بنا بر این بایستی بهر یک از آنها صفت مطلق -- یا نسبی -- طبیعی یا مصنوعی را نسبت داد و نمیتوان ناسازگاری بین آنها قائل گردید زیرا در هر دو قسمت قواعد فعالیت مورد بحث و قضاوت قرار گرفته و چنانکه گفتیم این قواعد مکمل یکدیگر بوده و دارای یک مبنا و واحدند بعضی از علمای حقوق مخالف این نظریه بوده و افتراقی بین این دو قائل میشوند. مثلاً بعضی گفته اند که قوانین اخلاقی مطلق و غیر قابل تغییراند در صورتیکه حق قابل تغییر و نسبی است. این عقیده صرف اشتباه است زیرا اخلاق نیز بنوبه خود مثل حق نسبی و قابل تغییر بوده و حتی خود علمای اخلاق آنرا بعنوان اخلاق عملی مینامند. اگر ما یک اصل اخلاقی غیر قابل تغییر و مطلق قبول کنیم حتماً لازم است از طرف دیگر یک حق غیر قابل تغییر و مطلق قبول نمائیم که بتوانند با یکدیگر مطابقت داشته باشند زیرا این دو اصل دارای یک انطباق کاملی بوده و هر دوی آنها مربوط به قضاوت اعمال و فعالیت بشری هستند از این لحاظ کسی که حق طبیعی را قبول میکند حتماً بایستی یک سلسله اصول اخلاقی که با آن حق طبیعی سازش داشته باشند قبول کرده و باین ترتیب یکدرجه از مطلق یا نسبی بودن برای هر دوی آنها قائل شود بالنتیجه کسی که حق طبیعی را نفی میکند برای اینکه اختلافی در مبانی عقیده خود پیدا ننماید بایستی وجود اخلاق و وظیفه را نیز نفی کند حال که رابطه اخلاق و حقوق ظاهر شد به بینیم فرق ما بین این دو اصل کدام است قبل از اینکه صفات مختصه هر یک از این دو اصل را به بینیم بی مناسبت نیست که راجع به تکامل تاریخی آنها مختصر اشاره بنمائیم. مسئله رابطه اخلاق و حقوق یکی از مسائل با اهمیت فلسفه حقوق بوده و هنوز هم علمای بزرگ نتوانسته اند عقیده که سایرین با آن موافق باشند ابراز نمایند.

همان سیستم از لحاظ اخلاقی نبایستی بتوسط دیگران منع شود بدیهی است اگر این ممنوعیت قانونی باشد این سیستم دارای قواعد متضاد خواهد بود و بالنتیجه نمیتواند دو قواعد فعالیت را تعیین نماید. بنا بر این وظیفه که اینجا آن اخلاقاً برای یک فرد « لازم » است بطریق اولی انجام آن « ممکن » است بعبارة دیگر « هر کس حق دارد که وظیفه خود را انجام نماید » اشخاصی که میخواهند خلاف این موضوع را ثابت کنند باشکالات فراوانی تصادف خواهند کرد. بعضی مثلاً میگویند حقوق (۱) در بعضی مواقع انجام اعمال اخلاقی را منع میکند یا اینکه اخلاق اعمالی را تحمیل میکند که حقوق انجام آنها را منع مینماید.

جواب این ایراد خیلی آسان است زیرا طرفداران این عقیده سیستم های مختلفه اخلاقی را در هم ریخته و بالنتیجه آنها را با یکدیگر اشتباه میکنند چه در هر سیستمی (چنانکه دیدیم) قواعد حقوقی و اخلاقی با یکدیگر مطابقت دارند حال اگر برخلاف اصول این سیستم ما یک وظیفه اخلاقی جدیدی بر آن اضافه کنیم از همین لحاظ که ما یک وظیفه اخلاقی جدیدی در آن سیستم گنجانیدیم، در آن واحد یک حق جدیدی نیز اضافه میکنیم که این حق با وظیفه که اخلاق برای افراد تعیین نموده است کاملاً وفق میدهد زیرا آن چیزیکه « لازم » است (یعنی وظیفه را که قانون تعیین نموده) بطور مسلم انجام آن ممکن است (یعنی وظیفه را که اخلاق تعیین کرده است)

از اینجا اینطور نتیجه میشود که رابطه حقوق و اخلاق خیلی بیگدیگر نزدیک بوده و هر یک از آنها

(۱) در این نگارش کلمات حق و حقوق بجای یکدیگر استعمال میشوند و فرق این دو را در نگارش بعد خواهیم دید.

فرقهائی مثلاً بین حقوق انسانی و حقوق الهی - حقوق خالص و عدل - حقوق ناقص و حقوق کامل قائل می شدند که میتوان آنها را فرق بین اخلاق و حقوق دانست اولین نظریه نسبتاً کاملی که راجع به موضوع پیدا شده در ۱۷۰۵ از طرف Christian thomasius است اقدام این شخص برای ساختن یک نظریه قطعی در تحت تاثیر عوامل سیاسی بوده است. در زمان او علمای حقوق سعی میکردند که قدرت دولت را محدود کرده و برای افراد آزادی فکر و آزادی وجدان درخواست نمایند عقیده او این است که حقوق غیر صالح برای قضاوت روی فعالیت فکری است. حقوق نمی تواند دائره فعالیت و قضاوت خود را راجع با آزادی فکر و مذهب توسعه دهد. وجدان افراد در تحت قوانین اخلاقی است در صورتیکه قواعد خارجی فعالیت تحت سلطه و اقتدار قواعد حقوقی است و از اینجا نتیجه میگرفت که قواعد حقوقی برای همه کس اجباری است در صورتیکه قواعد اخلاقی فاقد این صفت میباشند با اینکه نظریه فوق را نمی توان کامل دانست معیناً از لحاظ اینکه اولین نظریه ایست که راجع به موضوع پدید آمده دارای اهمیت کامل و فلاسفه بسیاری از جمله کانت نسبت بآن گرویده اند.

یکی از پیروان عقیده کانت Fichte یک تضاد مخالف اساسی بین اخلاق و حقوق قائل میشود و دلیلش این است که بعضی مواقع حقوق اعمالی را اجازه می دهد که اصول اخلاقی اعمال آنها را منع مینماید مثلاً قانون به طلبکار حق میدهد که نسبت به بدهکار با کمال قساوت و بی رحمی رفتار کند و حتی میتواند او را بقتل برساند (در حقوق رم) در صورتیکه اخلاق چنین عملی را نهی میکند.

بعد از Fichte عکس العمل شدیدی راجع بنظریه او پیدا شده و متفکرین و فلاسفه سعی کرده اند که

در عمل فرق بین اخلاق و حقوق به ثانی ظاهر شده است. در مراحل اولیه زندگی بشر از لحاظ تنظیم و تنسيق امور مربوط با اجتماع عرف و عاداتی بوجود آمده که عناصر آنها قواعد مختلطی تشکیل میداد. با وجود اجباری بودن رعایت این قواعد معلوم نبود که از لحاظ حقوقی باید رعایت آنها را محترم شمرد یا از لحاظ اخلاقی و چطور و چگونه ممکن است ضمانت اجرایی برای آنها قرار داد.

در تمدن یونانی نیز حقوق و اخلاق بایکدیگر مخلوط و ممکن نیست که نظریه های علمی راجع بافتراق این دو پیدا کرد حتی متفکرین بزرگ مثل افلاطون یک افتراق صحیح و ثابتی بین آنها قائل نشده اند. برای یونانیان دولت عبارت از یک جامعه اخلاقی است نه قضائی قواعد ناشیه از دولت یعنی حقوق عملی بعنوان یک سلسله نصایحی برای تنظیم یک زندگی بی دغدغه و منظمی تلقی میشده است بعبارة دیگر این نصایح برای نیل به خوشبختی کامل که بالملازمه متضمن قواعد اخلاقی است از طرف دولت داده میشده است.

در رم حقوق عملی صورت مخصوص بخود را پیدا کرده و از اصول اخلاقی متمایز میشود معیناً نظریه های خاصی راجع بافتراق این دو نمیتوان پیدا کرد و هنوز هم این مطلب مورد بحث است که آیا در رم نظریات علمی روی رابطه حقوق و اخلاق میتوان پیدا کرد یا نه در فلسفه Scolastique ها نیز نمیشود و نظریه قطعی و کاملی راجع به موضوع پیدا کرد فقط میتوان گفت که حقوق مخلوط با اخلاق و حتی قواعد حقوقی در لباس قواعد اخلاقی ظاهر میشده است.

بلا فاصله بعد از این دوره اخلاق صورت حقوقی بخود گرفته و در تحت اصول و قواعد آن قرار میگردد حقوق مثل یک قاعده عمومی که وضعیت رفتار بشر را در تحت اختیار خود میگردد معرفی و بدین لحاظ اخلاق در آن مستهلك میگردد متنها در محیط حقوقی

حقوق و اخلاق را آنقدر که ممکن است بیکدیگر نزدیک کنند و باین ترتیب اصول مشترکه برای آنها در نظر گرفته و مبنا و اساس واحدی برایشان قائل شوند و بعضی از آنها طوری راه مبالغه پیموده اند که صفات خاصه حقوق و اخلاق را با یکدیگر مخلوط نموده اند حال به بینیم صفات خاصه حقوق و اخلاق کدامند قبل از همه چیز این نکته را باید ملحوظ قرار داد که چون حقوق و اخلاق عبارت از یکسایه قواعدی است که برای تنظیم و تنسیق رفتار بشر وضع شده اند و از لحاظ اینکه «رفتار» بشر بیک نحوه مورد قضاوت این دو قرار میگیرد بنابراین حقوق و اخلاق باید دارای یک مبنای مشترک باشد بدیهی است بین حقوق و اخلاق فرقهائی موجود است ولی نباید از وجود اینها نتیجه گرفت که این دو اصل با یکدیگر ارتباط نداشته و متضاد هستند. راست است که حقوق چیزهائی را اجازه میدهد که اخلاق آنها را ممنوع میدانند ولی این موضوع متضمن مخالفت بین این دو اصل نیست زیرا در صورتی این مخالفت موجود خواهد بود که حقوق عملی یا اعمالی را امر کند که اخلاق انجام آن یا آنها را منع نماید. حقوق با افراد اختیاراتی داده و یک دایره ترسیم میکند که فعالیت افراد را در داخل آن تضمین و حمایت میکند و از اینجاست که مطابق بودن عملی با حقوق مستلزم این است که از طرف دیگران ممنوعیتی راجع بانجام آن بعمل نیاید. از طرف دیگر هر چیزی را که اخلاق اجازه میدهد از طرف حقوق منع نشده و بهمین جهت کافی است که مخالفتی بین این دو موجود نباشد

بعضی از علمای حقوق میگویند که حقوق بشر را فقط مثل یک وجود فیزیکی و اخلاق او را مثل یک وجود روحی ملحوظ قرار میدهد. ولی در نگارش سابق گفتیم که یک چنین عقیده دارای مبنای اساسی نیست زیرا حقوق و اخلاق از لحاظ اینکه دو قاعده کلی و اساسی تنظیم اصول رفتار بشرند بالاچاره بشر بتمامه (فیزیکی و روحی)

مورد قضاوت هر یک از آنها قرار میگیرد. بعضی دیگر مثل شوپن هاور میگویند حقوق دارای صفت منفی و اخلاق دارای صفت مثبت است باین معنی که اولی هر فردی را مجبور میکند که اعمال اجازه قانونی که بدیگران داده شده منع نماید در صورتی که اخلاق بهر یک از افراد امر میکند که وظایف اخلاقی خود را در مقابل سایرین انجام نماید این وجه افتراق نیز صحیح نیست زیرا قواعد حقوقی نه تنها افراد را مجبور به ترك اعمال خلاف قانون میداند بلکه اعمال مثبتی را نیز امر میکند که تخلف از آنها را مستوجب کیفر میداند مثل تکلیف والدین نسبت به تربیت فرزندان خود یا تکلیف دادن نفقه به عیال یا اقوام نزدیک و غیره حتی در حقوق عمومی نیز یک سلسله وظایف و تکالیف مثبتی برای افراد مثل نظام وظیفه پرداخت مالیات و غیره تعیین شده است. از طرف دیگر اخلاق هم بنوبه خود دارای تکالیف منفی است مثل کف نفس - تواضع و غیره. بنا براین نمی توان صفت مثبت یا منفی بودن را وجه افتراق بین حقوق و اخلاق قرار داد.

تشخیص حقیقی بین این دوازده لحاظ مبنای منطقی آنهاست: اخلاق یک فردی را مخیر بین اعمالی میکند و انجام آن عملی که موافق اصول اخلاقی است مربوط بخود همان شخص است. حقوق برعکس اعمال افراد مختلف را در مقابل یکدیگر قرار میدهد و از این فرق میتوان اینطور نتیجه گرفت که اخلاق یک طرفه و حقوق دوطرفه است زیرا اقلاد و شخص را در مقابل یکدیگر قرار داده و برای هر یک از آنها یک نوع رفتار قائل میشود باین معنی چیزی که برای یک طرف ممکن است طرف دیگر نمی تواند آنرا منع نماید در صورتیکه اخلاق یک تکلیفی را تعیین میکند که انجام آن میتواند نتایجی برای دیگران داشته باشد ولی هیچگونه تکلیفی برای منتفعین انجام آن ایجاد نمی کند. در حقوق اعمال یک شخص

فعالیت خود را محدود بوجهه داخلی نکرده و عمل را حتی از لحاظ تحقق خارجی و اجرای آن مورد سنجش قرار میدهد معینا از لحاظ اینکه حق دائره ترسیم میکند که در محیط آن تعهد و استعدادخواستن افراد را تعیین میکند میتوان گفت که در حقیقت بین اعمال افراد سرحداتی را مقرر میدارد که تجاوز از هر یک از آن سرحدات مستلزم دفع آن از طرف دیگر است و از اینجاست که صفت اجباری بودن حق نتیجه میشود. اگر قاعده حقوقی بتوسط طرفی نقض شد طرف دیگر تمکن دارد که او را مجبور برعایت آن نماید

بعضی از علمای حقوقی از صفت اجباری بودن حق اینطور نتیجه میگیرند که حق کاملتر از اخلاق است زیرا قواعد آن را میتوان با «زور» اجرا نمود در صورتیکه نقض قواعد اخلاقی مستوجب هیچگونه ضمانت اجرائی نیست.

این عقیده تا آنجائیکه اجبار را اجبار مادی میدانند صحیح است در صورتیکه اگر اجبار را بمعنی کلی خود تعبیر کنیم برای قواعد اخلاقی نیز ضمانت اجرائی موجود است مثلا احساس خشنودی یا پیشمانی که از انجام یا عدم انجام یک عمل اخلاقی برای شخص روی میدهد یا اینکه تاثیر «عقیده عمومی» که در حقیقت عبارت از همان انعکاس احساسات شخص است.

۲ - یکی دیگر از صفات خاصه حق این است که قواعد آن کاملا معین و مشخص و در دست رس عامه قرار گرفته است در صورتیکه قواعد اخلاقی را نمی توان در تحت مواد منظمی قرار داد دلیل این مطلب این است که حق عبارت از سرحدی بین اعمال اشخاص و نباید تردید یا عدم اطمینانی را جاع بوضعیت آن موجود باشد برعکس قواعد اخلاقی در وجدان شخص متمکن و در حال اختلاط و ابهام زندگی کرده و محتاج بیک مجموعه نیست از طرف دیگر عموما قواعد اخلاقی که

بنفسه مورد نظر نبوده و رابطه با اعمال دیگران دارد در اینجا یک طرف دارای تعهد است و طرف دیگر دارای استعداد خواستن. بدیهی است این دو قسمت در تحت دو عنوان مختلف نیست بلکه یک قاعده حقوقی تنهاست که در آن واحد تعهد و استعداد طرفین را تعیین می کند عده از متفکرین مثل Saint domas d' aquin می گویند که حق مربوط بدیکری است باین معنی که همیشه وسیله ارتباط و پیوستن اشخاص مختلف بوده و قواعد رفتار آنها را تعیین میکند. بدیهی است قضاوت اخلاقی از نقطه نظر داخلی و قضاوت حقوقی از لحاظ خارجی است.

قضاوت روی اصول اخلاقی دیگری انجام نمیشود مگر اینکه شخص از لحاظ ایدآل آنرا در نظر بگیرد در صورتیکه ملحوظ قرار دادن حقوقی که به شخص تعلق دارد فقط با مشاهده و قیاس شخصیت فیزیکی در خارج تحقق پیدا میکند. از اینجاست که صفات ممیزه حقوق و اخلاق را میتوان پیدا کرد

۱ - حقوق در موقع قضاوت وجهه خارجی عمل را در نظر میگیرد در صورتیکه اخلاق با ملاحظه عنصر داخلی قضاوت میکنند.

دلیل این موضوع کاملا واضح است زیرا وجدان شخص مخیر بین اعمالی است که یکی از آنها موافق اخلاق است در صورتیکه حقوق قواعد نظام اجتماعی را مقرر میدارد و از این جهت باید قبل از همه و وجهه خارجی عمل را در نظر بگیرد چه در محیط خارجی است که تماس و تلاقی بین اعمال چندین نفر را مورد قضاوت قرار میدهد و از اینجاست که حدود حقوق افراد نسبت بیکدیگر تعیین میگردد معینا چنانکه سابقا گفتیم ملاحظه و وجهه خارجی عمل حقوق را مجبور می کند که علل و اسباب بروز آن را در نظر گرفته و عمل را بتمامه مورد سنجش قرار دهد از طرف دیگر اخلاق نیز بنوبه خود برای قضاوت یکعمل

حائز اهمیت کلی هستند در قالب قواعد حقوقی در آمده و آنها که فرعی هستند در همان حالت ابهام و اختلاط میمانند از اینجاست که بعضی از فلاسفه میگویند که (حق کمینه قواعد رسوم زندگی است) و یا (حق عبارت از فشرده تاریخی قواعد اخلاقی است) از این نگارش باید اینطور نتیجه گرفت که حق و اخلاق دارای مبانی مشترك و متضمن قواعد و اصولی هستند که قوام و دوام

يك جامعه بدون رعایت آنها قابل تصور نیست منتها اصول اخلاقی بقدری توسعه داشته که مقررات حقوقی بطور عموم از آن منبع سرچشمه میگیرند بنا بر این رشته انتظام مبانی اجتماعی بدون رعایت قوانین حقوقی از یگدیگر کسبخته و بالتیجه و بطریق اولی نمی توان به بقای جامعه که پشت پا بقواعد اخلاقی میزند امیدوار بود

دکتر مدنی

استخراج و تمرکز

چون واحد آماری شامل کیفیات مختلفی است و در هر امری تفاوت می نماید برای اینکه بتوان تغییرات و تمایلات امور مورد بررسی را مطالعه نمود می بایستی آحادی را که با یگدیگر شباهت و نزدیکی دارند دسته بندی و در یکجا جمع نمود بنا بر این استخراج و تمرکز عبارت است از عمل آماری که نتیجه برداشت های آماری را دسته بندی و در یکجا جمع نموده و بدین طریق مطالعه و تعبیر آمار را سهل می نماید.

لازمه استخراج شمارش است ولی درج تمام نتایج يك بیک به دلائل علمی و عملی ممکن نیست مثلاً اگر منظور تعیین بزه کاران کشوری باشد می توان يك بیک موارد را گرفته و آماری ترتیب داد زیرا اولاً نتیجه علمی از این شماره گرفته نخواهد شد و ثانیاً عملاً روی کاغذ آوردن چنین امری مشکل بوده و آماری که شمارش يك بیک می نماید بقدری جا لازم خواهد داشت که انتشار آن میسر نخواهد بود.

بدین جهات در تمام آمارهائی که تنظیم می شود قبل از عملیات استخراج دسته بندی هائی قابل شده و آحاد دسته را با هم جمع می نمایند مثلاً در مثال فوق چند نوع ممکن است دسته بندی قابل شد

الف - دسته بندی از نقطه نظر نوع بزه بطریقی که اداره آمار وزارت دادگستری سالیانه تنظیم مینماید بقرار ذیل:

سرقت - ضرب و جرح - کلاه برداری - سقط جنین - قاچاق - خیانت در امانت - رشوه و غیره

ب - دسته بندی از نظر مدت زندانی که برای بزه کاران از طرف دادگاه معین می شود بطریق ذیل

زندانی کمتر از یکماه - زندانی از یکماه تا سه ماه - زندانی از سه ماه تا یکسال - زندانی از یکسال تا یکسال و نیم - زندانی از یکسال و نیم تا دو سال - زندانی از دو سال ببالا

البته در هر آماری دسته بندی های دیگر هم از لحاظ سن - جنس (مردوزن) شغل و سیره نیز بعمل می آید که بعداً در خصوص آنها صحبت خواهد شد فقط نکته که در موقع دسته بندی باید متوجه بود اینست که از يك طرف دسته بندی نباید خیلی زیاد باشد زیرا دچار همان محظوراتی که برای عدم دسته بندی ذکر کردیم خواهیم شد و از طرف دیگر دسته بندی نباید کم باشد زیرا به نتیجه مطلوبه نخواهیم رسید

برای اصل دسته بندی قاعده و قانون معینی وجود ندارد و در هر مورد این دسته بندی متفاوت بوده و